

ایستادن همراه با گذاشتن دست روی سر هنگام ذکر نام امام مهدی

حیدر حب الله

ترجمه: سعید نورا

سوال^۱: استحباب ایستادن یا گذاشتن دست بر روی سر هنگام ذکر نام قائم ع چقدر است؟ آیا انجام ندادن این کار در پیش مردم و مخالفت با عرف به معنای عدم احترام امام زمان ع است؟

پاسخ: برای استحباب این فعل به دو دلیل ممکن است استدلال شود:

دلیل اول: برخی به سیره مومنین استناد کرده اند که عمل بر اساس آن شایسته است.

اما پاسخ از این استدلال واضح است چرا که اتصال این سیره و عادت به دوران معصوم به گونه ای که بتوان منشأ آن را شریعت حنیف دانست، محل تردید است. بلکه حتی نمی دانیم سیره ای از این دست بیشتر از یکی دو قرن عمر داشته باشد. هیچ دلیلی بر تداول این عادت بین اصحاب ائمه در دست نیست و هیچ اثری از وجود آن در صدر اسلام نیست. اگر این کار مستحب بوده و بین مستحبات عبادی و شبه عبادی متعارف باشد علما و فقهای پیشین آن را نقل می کردند و مصنفین کتاب های اخلاق و زیارات و اذکار و

^۱ حیدر حب الله، إضاءات فی الفكر والدین والاجتماع ۱: سوال ۱۶۴.

مستحبات آن را نقل می کردند. در حالی که اصلاً هیچ چیزی در این مورد نیافتیم و هر کسی که ادعای وجود هر یک از این موارد ذکر شده را دارد یا شاهی تاریخی بر آن دارد آن را آورده و وجود آن در تاریخ را توضیح دهد.

دلیل دوم: مستند حدیثی است در این زمینه استفتائی از آقای خوئی (صراط النجاة ۱: ۴۶۵، شماره سوال: ۱۳۰۵)، پرسیده شده است. مضمون این سوال این است: آیا ایستادن هنگام ذکر قائم با روایت معتبری آمده است یا استحباب گذاشتن دست روی سر ثابت است... وی این گونه پاسخ می دهد: «در رابطه با این سؤال ما جز آنچه در کتاب مرآة الکمال مرحوم مامقانی در بخش امر اول مربوط به احوالات حضرت حجت روایتی ندیدیم، در ذیل روایت طولانی مفضل به نقل از شیخ محمد بن عبد الجبار از کتاب مشکاة الانوار آمده که وقتی دعبل قصیده‌ی معروفش که با بیت (مدارس آیات...) آغاز می شود را برای امام رضا خواند و نام حضرت حجت را برد امام رضا دستشان را بر سر نهاده و به نشانه تواضع قیام فرمودند و برای فرج دعا نمودند و الله اعلم.»

شیخ نمازی شاهرودی نیز (در کتاب مستدرکات سفینة البحار ۸: ۶۲۹، ۱۰: ۵۰۶) از مامقانی این را نقل می کند... شیخ محمد بن عبد الجبار صاحب کتاب مشکاة الانوار متوفای قرن سیزده هجری است که با محمد بن عبد الجبار معروف به محمد بن ابی صهبان متفاوت است.

اما آن چه که به نظر می رسد این است که آقای خوئی تمام مصادر را مورد توجه قرار نداده است. علامه آغا بزرگ طهرانی و علامه عبدالحسین امینی می گوید یکی از علمای امامیه یعنی عبدالرضا بن محمد که از نسل متوکل است کتابی در وفات امام رضا ع تالیف کرده و آن را «تأجیح نیران الأخران فی وفاة سلطان خراسان» نام گذاری کرده است و از متفردات این کتاب روایتی است مبنی بر این که دعبل خزاعی وقتی قصیده‌ی ثانیة خود را برای امام رضا می خواند وقتی به این بیت می رسد (خروج إمام لا محالة قائم، یقوم علی اسم الله بالبرکات) امام رضا ع از جای خود برخاسته و سر مبارک خود را خم می کنند و دست راست خود را بر سر می گذارند و این جمله را می گویند: اللهم عجل فرجه ومخرجه وانصرنا به نصراً عزیزاً.

بنابراین، بعد از تتبع مشخص می شود که دو مصدر برای این خبر وجود دارد: یکی عبدالرضا بن محمد اوالی بحرانی و دیگری محمد بن عبدالجبار در کتاب مشكاة الأنوار.

اما کتاب عبدالرضا بن محمد اوالی بحرانی: علامه شیخ علی بلادی بحرانی (۱۳۴۰ هـ) پژوهشگر معروف صاحب تراجم در این باره این گونه می گوید: «و از جمله ایشان: ادیب زبردست محدث شیخ عبدالرضا بن محمد بن المکثّل بحرانی و خودش را اوالی منسوب به جزیره اوال معرفی می نمود چنانچه ذکر آن رفت کتابی مفصل در زمینه وفات حضرت رضا با نام «التهاب نیران الاحزان فی وفاة غریب خراسان» نوشته و نیز کتاب «وفاة الامام الزکی الحسن السبط» و از احادیث عجیب و شاذ و داستان های عجیب که اثری از آن در کتاب های معتبر و مشهور سیره و تاریخ دیده نمی شود، بهره برده است و خوش بینی به احادیث این چینی خصوصا آنهايي که در رابطه با وفات حضرت رضا نقل نموده در حالیکه رئیس المحدثین شیخ صدوق در عیون الاخبار و دیگر کتاب های روایی معتبر آنها را نقل نموده، عقلا و منطقا بسیار دشوار است، حتی برخی از این روایات با احادیث بسیار مشهور منافات دارد زیرا قدمای ما و به خصوص محمدین ثلاث تمام تلاششان را برای گردآوری و غربالگری روایات به خرج داده اند و دیگرانی هم که متأخر از آنها هستند همین مسیر را پیموده و از روایات آنها بهره برده و در میدان آن به رقابت پرداخته اند و از خرمن اندیشه هایشان خوشه چینی نموده اند بلکه ممکن است در فهم معانی و دلالت الفاظ و غیره با آنها تفاوت نظر داشته باشند و هر کس از اهل خبره دو کتاب مزبورش را مورد بررسی قرار دهد به آنچه گفتیم واقف می شود بمانند که بسیاری از روایات این دو کتاب مرسل و کاملا ضعیف و مجهول است و من جایی ندیدم متعرض زندگی نامه و عصر و محل قبر او شده باشد، خدا از سر تقصیراتش بگذرد و نیکی هایش را مضاعف گرداند.» (علي البلادي البحراني، أنوار البدرين في تراجم علماء القطيف والأحساء والبحرين: ۲۳۰ - ۲۳۱).

در چنین حالتی و با نبود سند یا بیان مصدري از سوی عبدالرضا بن محمد بحرانی در مورد این مطلب و با توجه به این نکته که وی از علمای متأخر به شمار می رود که در قرون اخیر می زیسته است و غیر از این چیزی از او معلوم نیست و با توجه به این شهادت از شیخ بلادی وضعیت کتاب او محل تأمل است، بنابراین چگونه می توان به وقوع چنین اتفاقی

از این نوع مصدري که حدود هزار سال بعد آمده است و با توجه به مصدري که در دست است متقدمين هيچ يک آن را نقل نکرده اند، اعتماد کرد.

اما کتاب مشکالۃ الأنوار از ابن عبدالجبار، به قرن سیزدهم هجری باز می گردد و اگر به هر دو کتاب مراجعه کنیم خواهیم دید که هيچ يک مصدري برای کلام خود نیاورده اند و هيچ سندی که آن را به دوران امام رضا (۲۰۲ هـ) بازگرداند نقل نکرده اند تا بتوانيم اين واقعه را ثابت کنیم. بنابراین اگر قاعده تسامح در ادله سنن را بپذیریم به این روایت می توان اخذ کرد و به آن چه که امام رضا ع انجام داده، می توان عمل کرد و اگر این قاعده را نپذیریم - همچنان که آقای خوئی نپذیرفته و درست هم همین است - در این صورت دلیلی بر استحباب این کار به عنوان اولی وجود ندارد.

اما در این جا توجه به یک نکته ی مهم ضروری است و آن این که احترام امام امری مرغوب و نیکو است و اگر عرف این فعل را احترام بدانند اشکالی در انجام این عمل نیست بلکه کار زیبایی است ولی نه از باب این که این کار امری شرعی و تعبدی خاص است که با عنوان اولی در کتاب و سنت آمده است بلکه از این باب که شکلی از اشکال احترام است و مردم می توانند بر شکل دیگری از اشکال احترام توافق کرده و این روش خاص را کنار بگذارند چرا که صرف نایستادن فی نفسه کم ادبی نیست و گرنه لازم بود هنگام ذکر اسماء تمام انبیاء و اوصیاء ایستاد.

به نظرم، گاهی اوقات شاید شایسته نباشد وقتی دیگران به احترام امام ایستاده اند شخصی نایستد همچنان که این موضوع تابع عناوین ثانویه ای مثل دفع تهمت یا جلوگیری از تفرقه در جامعه ایمانی است در نتیجه نیازی به دشمنی با ترک همیشگی این عادت حتی اگر موجب اختلاف بین مومنین یا تهمت یا غیبت بشود، نیست. به نظرم دشمنی با مثل این کارهای ضرورتی ندارد مطلوب ایجاد نوعی بیداری بین مردم است که بفهمند این عادات به عنوان اولی مستحب نیستند و اگر می خواهند این کارها را انجام دهند باید به عنوان عام انجام دهند نه به عنوان یک دلیل خاص. همچنان که حق ندارند اگر دیگران این کار را انجام ندهند آن را در دین خود متهم کنند و امثال این امور.